

بررسی رمان «سنگ صبور» اثر صادق چوبک

عاطفه آقایی

رمان سنگ صبور آخرین کتاب و در واقع آخرین رمان صادق چوبک است. بعد از آن دیگر چیزی ننوشت.

این کتاب از چند جهت اهمیت دارد. اولاً که برای اولین بار در ادبیات داستانی و در رمان فارسی نویسنده از چند راوی استفاده کرده - شگردی که بارها در رمان‌های فرنگی از آن استفاده شده که نمونه‌ی اعلایش «گوربه‌گور» اثر فاکنر است. در واقع چوبک روی گرده رمان «گوربه‌گور» ساختار روایی سنگ صبور را بنا کرده است. «گوربه‌گور» داستان مادری است رو به مرگ که اعضای خانواده‌اش یک‌به‌یک موقعیت خود را نسبت به مادر روایت می‌کنند. منتها فاکنر هیچ‌جا از زبان تشریحی استفاده نمی‌کند و از منظر راویان توضیح و ابهامات نمی‌دهد، اما در «سنگ صبور»، چوبک احتمالاً فکر کرده خواننده متوجه موضوع نمی‌شود و از همین رو بنا را بر تشریح گذاشته است و متأسفانه همین تأکید و اصرار بر تشریح باعث شده که آن خلوص مضمون و نوع روایتگری از مسیر طبیعی و ضروری خود خارج شود و حضور مزاحم نویسنده در ذهن راوی‌های متفاوت، جابه‌جا به چشم بخورد؛ به طوری که خواننده می‌تواند سایه دست نویسنده را روی متن روایت ببیند.

ماجرای داستان در دهه اول و دوم قرن شمسی حاضر در شهر شیراز، یعنی در دوره زمامداری رضا شاه، می‌گذرد. چوبک در نوجوانی بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۸، در شیراز زندگی می‌کرده و شاهد ماجرای که در حوالی سال ۱۳۱۶ در شیراز اتفاق افتاده، بوده است. در آن سال قاتلی در شیراز زن‌های به اصطلاح معروفه را می‌فریفته و با سم سیانور می‌کشته. این مرد که نامش «سیف‌القلم» بوده گویا تبار هندی داشته و چوبک ماجراهای مربوط به قتل‌های او را روایت می‌کند. یک فصل کامل از رمان به تک‌گویی سیف‌القلم و نحوه اجرای قتل‌هایش اختصاص دارد.

چند سر آدم، اعضای چند خانواده، در این رمان حضور دارند که در یک خانه دنگال زندگی می‌کنند؛ یعنی همگی در حقیقت مستأجر هستند. معماری خانه در واقع معماری متعارف خانه‌های مردم تهی‌دست و بی‌آینده است که شامل یک حیاط نسبتاً بزرگ است با حوضی در میان، یک مستراح مشترک، یک شیر آب مشترک و اتاق‌هایی کوچک که دورتادور حیاط با یک شمد از حیاط مجزا می‌شوند. صناعت روایت‌پردازی رمان به این ترتیب است که تک‌تک آدم‌های داستان روبه‌روی ما می‌آیند و روایت خود را از آن‌چه بر سر خود یا یکی از اعضای آن خانه آمده به زبان می‌آورند و ما فقط صدای آن‌ها را می‌شنویم. در واقع آن‌ها ما

را نمی‌بینند، نباید هم ببینند، زیرا آن‌ها دارند در خلوت خود حسب‌حال‌شان را برای خودشان واگو می‌کنند. اما گاهی رشته این نحوه روایت‌پردازی از دست نویسنده درمی‌رود، و آدم‌ها چیزهایی را به زبان می‌آورند، که خودشان می‌دانند، و طبعاً ضرورتی ندارد که آن‌ها را برای خودشان تکرار کنند، و همین موارد است که از جنس توضیح واضح‌تر است. شاید هم چوبک خواننده خود را دست‌کم گرفته و خیال کرده است خواننده عمق معنای حرف‌های آدم‌ها را در نمی‌یابد.

از جنبه‌های مهم دیگر رمان این است که چوبک می‌خواهد آزمایش کند که چه‌طور می‌توان در متن رمانی صداهای آدم‌های متفاوت را ضبط کرد. البته حدود چهل سال پیش از این رمان، جمال‌زاده در نخستین مجموعه داستان خود «یکی بود یکی نبود» ضبط صداهای متفاوت را تجربه کرده بود اما نه به کیفیتی که در اثر چوبک می‌بینیم، چون در این رمان درواقع لهجه‌های گوناگون هم ثبت شده‌اند. درواقع تا پیش از «سنگ صبور» ما در ادبیات فارسی گفت‌وگوی لهجه‌دار نداریم، یا اگر داریم به صورت نوعی عنصر حاشیه‌ای یا چاشنی متن است؛ حال آن‌که در این رمان لهجه‌های بوشهری، شیرازی و حتی لهجه «سیف‌القلم» که تبار هندی دارد در تمام متن کتاب شنیده می‌شود.

این رمان را چوبک به زادگاهش بوشهر تقدیم کرده است، و مثل رمان فاکنر - «گوربه‌گور» - عنوان هر یک از راوی‌ها را در صدر هر روایت ثبت شده است، و ساختار نوشتار هم به هیچ‌وجه رسمی و ادبی نیست.

در میان آدم‌های رمان احمدآقا با سوادترین آن‌ها است. او آدمی فرهنگی و ظاهراً اهل قلم است، و از همین رو گاهی لفظ قلم حرف می‌زند، گاهی از ادبیات می‌گوید و گاهی خودش را شماتت می‌کند که چرا در مورد خودش و آدم‌های آن خانه چیزی نمی‌نویسد. اما در بین این آدم‌ها ناپرونده‌ترین و نچسب‌ترین حرف‌ها از آن احمدآقا است؛ به این دلیل که احمدآقا یک جور وجدان یا نماینده فکری نویسنده است و طرز استدلالش بیان‌کننده وضع نویسنده‌ای است که به روایت خودش اعتماد ندارد. نویسنده فکر کرده اگر آدم‌های بی‌سواد، زن‌های غرق در خرافات و بچه‌های بازی‌گوش روایت خود را بگویند ظاهراً قادر نیستند تصویر زنده‌ای از زندگی به‌دست دهند؛ لذا برای این‌که نوری به فضای تاریک و آکنده از جهل و نکبت و کرم و کثافت زندگی آدم‌ها بتاباند احمدآقا را برگزیده است تا با عقل سلیم خود مخاطب، احتمالاً سربه‌هوا را دلالت کند. در حالی که یکی از موثرترین و مجاب‌کننده‌ترین راوی‌ها بچه کوچک گوهر است که با کودک‌مزاجی خود بخشی از دنیای آشفته آن خانه بی‌در و پیکر را تصویر می‌کند. او طبعاً فاقد قدرت استدلال است و در رفتارش یک نوع سهل‌انگاری کودکانه وجود دارد. حتی وقتی از او سوء استفاده جنسی هم می‌کنند متوجه مطلب نمی‌شود. از همان آغاز در تحلیل آثار چوبک صفت ناتورتالیسم در ارتباط با او بکار برده شد. ظاهراً این صفت را به جهت نمایش شکل افراطی واقعیت و تعریف دقیق و باریک‌بینانه حرکات و سکنات افراد داستانی و

مشاهده ظریف فضای زندگی در آثار چوبک پیش کشیده‌اند. راست این است که تأکید چوبک بر غرایز و امیال طبیعی آدم‌ها کاملاً مشهود است. اما ناتورتالیسم زولا - بنیان‌گذار این اصطلاح در ادبیات فرانسه - چندان ربطی به آثار چوبک ندارد. زولا مسئله را به نژاد و تأثیر محیط مربوط می‌داند، و نمایش قدرت محض طبیعت در آثار او نظرگیر است. نمایش نکبت و کثافت - آن چه از آن به «رآلیسم سیاه» می‌توان تعبیر کرد - یعنی آن چه در نوشته‌های چوبک، از جمله و به‌ویژه در رمان «سنگ صبور» به صورت مؤکد جلوه‌گر است با ناتورتالیسم فلسفی زولا وجه شباهتی ندارد.

درواقع در این جا یک سوال اساسی مطرح است: آیا این همه اشاره به نکبت و کثافت و تباهی و سیاه‌کاری از لحاظ اقتضای رمان قابل توجیه است؟ یا نویسنده این‌ها را از بیرون به رمان خود تحمیل کرده است؟

منظور این نیست که زندگی پدیده یا کیفیتی است کاملاً خوشایند و پاکیزه و مشحون از رایحه‌های مطبوع و سرمست‌کننده و عاری از هرگونه زشتی و پلیدی و شناعة. واقعیت زندگی بسیار بیش از آن چه در رمان‌های چوبک می‌توان دید آکنده از درد و فاجعه و نفرین و نکبت است. اما در همین زندگی، با وجود سیاهی‌ها و تباهی‌های هول‌آورش، عنصر عشق و شوخی و شور و شعر نیز به وضوح قابل مشاهده است؛ چیزی که در رمان «سنگ صبور» تقریباً اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود. واقعیت این است که نشان دادن کثافت در برابر عشق، خیانت در برابر وفا و ترس در برابر شهامت، بیش‌تر معنا دارد تا نشان دادن یکی از این‌ها، آن‌هم به شکل افراطی آن. تعادل و انصاف در ادبیات یک اصل است که نادیده گرفتن یا عدم رعایت آن از سوی نویسنده به بحران منجر می‌شود. بسیار محتمل است که جامعه متعادل و متوازن نباشد اما در نگاه و روایت نویسنده آن چه باعث باورپذیری اثر می‌شود و ما را به عنوان مخاطب برمی‌انگیزد همین تعادل و توازن است؛ چیزی که موجب می‌گردد ما صداهای متفاوت را، از منظرهای گوناگون، بشنویم. اما به عنوان ختم کلام باید بگوییم که «سنگ صبور» با وجود همه ضعف‌ها و کاستی‌هایش، اثری است نوآورانه و جسورانه که قطعاً به غنای ادبیات داستانی ما افزوده است؛ به‌ویژه اگر آن را از حیث سبک‌شناختی و حساسیت زبانی مد نظر قرار دهیم.